

# ترجمه‌ای نه درخور از شرح قیصری بر فصوص

مهدی کمپانی زارع

اشرف الدین داود بن محمود قیصری شرح کتاب فصوص الحکم را از زمان قرائت این کتاب نزد عبدالرزاق کاشانی آغاز نموده. وی تقریرات استاد را ضبط می‌نمود، وبعد از آن تقریرات استفاده فراوانی می‌کرده است. موارد بسیاری از شرح وی برگرفته از شرح کاشانی است و به نظر می‌آید این امر در فص خالدی به اوج می‌رسد. قیصری غیر از فصوص، تأویلات القرآن و اصطلاحات الصوفیه را نیز نزد کاشانی قرائت نموده است و آن چنان نسبت به افکار استاد خود آگاه و غیور بوده که در برابر نقد و جرحی که طاعنان در مقام رد بر وی اعلام می‌نمودند رساله‌ای پرداخت. باری، همان گونه که گفته شد شرح فصوص قیصری طی قرون گذشته، مقبولترین شرح در حوزه‌های درس عرفان در بسیاری از بلاد اسلامی بوده است. شاید عوامل مهم در چنین توجهی را بتوان از بیان یکی از محققان بی‌بدیل معاصر چنین تشریح کرد:

"شرح قیصری از جهاتی از برای تدریس و قرائت نزد استاد ترجیح به سایر تعلیقات و شروح دارد، مردی دقیق النظر و با فهم و دارای حدت فکر وجودت و استقامت سلیقه است. قیصری در ضمن تحقیق در غوامض مسائل این کتاب، بیشتر به حل مشکلات پرداخته است و حتی المقدور مشکلات کتاب را حل و معضلات آن را روشن ساخته است قیصری احاطه کامل به کلمات محیی الدین دارد، مراتب و مقاماتی که محیی الدین در فصوص به نحو اجمال و در فتوحات به نحو تفصیل بیان کرده است، مورد مطالعه قیصری بوده است."<sup>۱</sup>

یکی از مهمترین خصایص این شرح آن است که طبق قواعد شرح، شارح تا جایی که ممکن بوده و اصول عقلی و عرفانی اجازه می‌داده متن را در فضای اندیشه‌های ماتن توجیه کرده و از آوردن حتی مطالب مفید خارج از فضای فکری ماتن پرهیز جدی نموده است، وی برای آنکه خواننده را در شرح فصوص یاری نماید مقدمه‌ای مشتمل بر دوازده فصل در محورهای اصلی فهم کتاب ارائه می‌کند و فهم اثر را موقوف درک آن می‌داند. هر چند مطالب این فصول دوازده گانه بسیار عمیق و نفیس است اما برآستی یکی از دشوارترین بخش‌های این شرح نیز می‌باشد.

شاید یکی دیگر از دلایل توجه فراوان در تاریخ به این شرح همین مقدمات دوازده گانه بوده باشد، گویی این مقدمات این فرصت را برای مدرس پیش می‌آورده تا در بسیاری از مواضع مجمل و مبهم فصوص الحکم پای مباحث استدلالی و بعضاً فلسفی را باز نماید. بی وجه نبود که بسیاری از مدرسان این اثر از اکابر مدرسان کتب فلسفی هر عصر بودند این قرآن در مکتب ابن عربی میان اندیشه‌های عرفانی و فلسفی میراثی است از صدرالدین قونوی که



شرح قیصری بر فصوص الحکم  
ابن عربی، ترجمه محمد خواجوی،  
مولی، ۱۳۸۷،

علاوه بر شناخت دقیق عرفان نظری دستی قوی در حکمت مشاء و مباحث منطقی داشت و سپس از طریق کاشانی که خود مدرس حکمت بود در این نحله ادامه یافت.

یکی از مشکلات  
شرح قیصری و  
اساساً پیروان ابن عربی  
در شرح فصوص آن است  
که بنا بر سخنی که  
شیخ در مقدمه فصوص  
آورده آن را متنی  
از ناحیه معصوم  
دانسته‌اند.

به هر روی علی‌رغم اینکه این شرح عمیقترین شرح فصوص نبود و شروح کاشانی و جندی از حیث عمق و تحقیق در جایگاه برجسته‌تری قرار داشتند به دلیل مقدمات دقیق و شرح امین و پرهیز از ایجاز مخمل و اطناب ممل و به طور کلی بودن در سطح متنی درخور تدریس و بحث از ابتدا مورد توجه خاص قرار گرفت، قیصری در مقدمه شرح خود در این باب چنین می‌نویسد: "هنگامی که خداوند متعال مرا موفق به کشف اسرار خود کرد و از مقابل چشمانم حجابها را برداشت و با تأیید و توفیق خود به اعلام رموز و اعطای کنوز تأیید نمود، به خدمت یگانه روزگار عبدالرزاق کاشانی رسیدم، در آن هنگام گروهی از طالبان اسرار در خدمت ایشان شروع به خواندن فصوص کردند، این گروه طلاب از من خواستند که شرحی بر فصوص بنویسم و پرده از اسرار و رموز آن بردارم، سپس با کمک خداوند شرح فصوص را شروع کردم. در آن شرح از عباراتی روشن به کار بردم تا نه ایجاز مخمل باشد و نه اطناب ممل و سعی کردم که معنی آن نیز تنزیل پیدا نکند و معانی پیچیده را بر طبق نظر ابن عربی توضیح دادم و چون دیدم برای فهمیدن آن نیاز به مقدماتی است که باید ابتدا آنها روشن گردند تا متن فصوص فهمیده شود؛ لذا یک مقدمه‌ای با دوازده فصل بر آن نوشتم."<sup>۲</sup>

یک از مشکلات شرح قیصری و اساساً پیروان ابن عربی در شرح فصوص آن است که بنا بر سخنی که شیخ در مقدمه فصوص آورده آن را متنی از ناحیه معصوم دانسته‌اند. شیخ در این باب چنین می‌نویسد: "فما ألقى إلا ما يُلقى الی و لا أنزل فی هذا المسطور إلا ما ينزل به علی" من جز آنچه را که به من گفته می‌شود، نمی‌گویم و در این نوشته نمی‌آورم جز آنچه از بالا بر من فرو می‌آید، از این رو در شرح برخی خطاهای آشکار شیخ یا اساساً چیزی نمی‌گویند و آن خطا را شرح و تفسیر می‌کنند و می‌گذرند و یا اگر خطا به نحوی مشهور باشد که گذر از آن میسر نباشد شیخ را "معذور و مأمور" می‌دانند. قیصری در موضعی که از قول به ذبیح بودن اسحاق در فصوص سخن می‌گوید این مسئله را به وضوح نشان می‌دهد: "بدان که ظاهر قرآن بر این دلالت دارد که قربانی، اسماعیل بوده است و کسی که ابراهیم(ع) در رؤیایش می‌بیند که او را ذبح نموده، اسماعیل(ع) بوده است و اکثر مفسران نیز همین راه را رفته‌اند و برخی آن را اسحاق دانسته‌اند. اما شیخ (رض) در آن چه بیان داشته معذور است چون او مأمورات چنانکه در آغاز کتاب بیان داشت."<sup>۳</sup>

یا آنجا که شیخ در فص نوحی سرکشی قوم را ناشی از تنزیهی بودن تعالیم نوح(ع) می‌داند قیصری به جای نقد به شرح و توجیه سخنان وی می‌پردازد. به نظر می‌رسد که قواعد شرح‌نویسی در گذشته هم این اجازه را به شارح نمی‌داده است که هر آنچه مانتن - سره یا ناسره - گفته توجیه نماید و تنها تا جایی که قواعد توجیه و اصول مسلم عقلی و نقلی و شهودی اذن می‌داده اجازه چنین کاری را داشته است. اما به نظر می‌رسد شیفتگی قیصری به شیخ اکبر وی را از هر گونه نقدی باز می‌داشته است.

باری سنت ترجمه آثار کلاسیک عرفانی نیز چون سنت نقد، تصحیح و اموری از این دست در کشور ما پله‌های نخستین را سپری می‌کند، یکی از کسانی که در این زمینه به جهت کثرت آثار و تمرکز بر آثار کلیدی و مهم از برجستگی خاصی برخوردار است، آقای محمد خواجه‌ای می‌باشد.

بحث از ترجمه‌ها و تألیفات و تصحیحات ایشان و نقاط قوت و ضعف آنها مجالی واسع می‌طلبد. در اینجا بحث از ترجمه ایشان بر شرح فصوص قیصری است. نکته اول که با توریق کتاب به چشم ناظر می‌آید مقدمه مفصل آن (بالغ بر هفتاد صفحه) است. در این مقدمه احوال و برخی آرای شیخ اکبر و داود قیصری مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده مقدمه به جای آنکه ارکان حیاتی

شیخ اکبر اعم از زمان تولد، محل تولد، تحصیلات و اموری از این دست را با مراجعه به آثار دست اول مورد کنکاش قرار دهد، ذیل عناوینی چون "شرح حال ابن عربی و تألیفات او" از کتاب مناقب؛ شارح مناقب؛ کتاب فنج الطیب؛

کتاب طرائق الحقایق؛ کتاب ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی به این مهم پرداخته است. با وجود آثار برجسته‌ای در باب زندگی‌نامه ابن عربی در زبان‌های مختلف از جمله فارسی نویسنده می‌توانست به کوتاهی حق مطلب را ادا کند<sup>۴</sup> و از تکرارهای بی‌دلیل که در کتب مختلف آمده و ایشان اصرار بر آوردنش دارند بپرهیزد<sup>۵</sup> حتی در زندگی‌نامه نویسی‌ها نیز رسم تحقیق آوردن همه اقوال مورد رجوع محقق نیست و محقق صرفاً با دادن نشانی کتاب و صفحه مزبور به نفی و اثبات و تأیید و نقد دیدگاه‌های آن می‌پردازد. از سوی دیگر معلوم نیست که ایشان با چه معیاری از این کتب بخشهایی را انتخاب نموده‌اند هیچ گونه ترتیب منطقی و تاریخی در این انتخاب‌ها ملاحظه نمی‌شود. در ادامه این مقدمه نویسنده در بحث از مذهب ابن عربی بیان می‌دارد که نخست اقوال و نظریات صاحب نظران را می‌آوریم و سپس به صرافای و نقادی آنها می‌پردازیم.<sup>۶</sup> این مطلب که از دغدغه‌های نویسنده محترم است و جاهای دیگر نیز مکرراً تکرار شده<sup>۷</sup> بی‌آنکه مطابق مدعای نویسنده، پیچ و خم بررسی دیدگاه صاحب‌نظران را بپیماید تنها به نقل سخنانی از شیخ بهایی، عبدالصالح موسوی خلخالی و محدث نیشابوری به تشیع شیخ اکبر ختم می‌شود و صرافای و نقادی جای خود را به مطلوب نویسنده می‌دهد. مستندات نویسنده اگر دلالت بر تشیع ابن عربی باشد باید تقریباً تمام عرفان را شیعه بدانیم. ولایت مداری اصلی است مشترک میان تشیع و تصوف. هر چند هر شیعه‌ای لزوماً بایستی به ولایت ملزم باشد ولی هر که به ولایت علاقه‌مند است و محبت و حرمت نثار آن می‌کند لزوماً مذهب شیعی ندارد، ولی پرسشی در اینجا از نویسنده محترم پرسیدنی است ایشان که خود را با آثار اهل تشیع و تصوف و به ویژه ابن عربی قرین چهل سال مانوس می‌دانند<sup>۸</sup> آیا نص داودی را ملاحظه نموده‌اند و دیده‌اند که شیخ اکبر به عدم نص بر امامت و خلافت پس از رسول اکرم (ص) حکم داده‌اند؟ عبارت شیخ را عیناً با ترجمه ایشان می‌آوریم تا سرمایه تذکار باشد.



«مات رسول الله صلى الله عليه وسلم وما نص بخلافته عنه الی احد و لا عینه لعلمه أن فی أمته من يأخذ بالخلافة عن ربه فیکون خلیفة عن الله مع الموافقة فی الحکم المشروع فلما علم ذلك صلی الله علیه وسلم لم یحجر الأمر<sup>۹</sup>». «رسول خدا از دنیا رفت و درباره هیچ کس تصریح نکرد و تعیین ننمود؛ زیرا می‌دانست که در امت او کسی هست که خلافت را از پروردگارش اخذ می‌کند، پس خلیفه از جانب خداست - با موافقت در حکم مشروع - و چون رسول خدا، صلی الله علیه و سلم، این را می‌دانست، لاجرم از این امر جلوگیری نکرد.»<sup>۱۰</sup>

آیا یکی از مهمترین اشکالات شیعه بر اهل تسنن همین مطلبی نیست که شیخ اکبر آن را نمی‌پذیرد؟ شیعیان بقوت معتقدند که خلافت و امامت پس از رسول الله با نص صریح خدا و رسول (ص) است؛ از این روست که امام خمینی (ره) در تعلیقه‌ای که بر این سخن شیخ نوشته‌اند با تمام احترامی که برای شیخ قائلند، سخن وی را نادرست می‌دانند. متن سخن ایشان در این تعلیقه مهم چنین است: "برای خلافت معنوی که عبارت از مکاشفه معنوی برای حقایق با اطلاع بر عالم اسما یا اعیان است نص واجب نمی‌باشد. اما اظهار خلافت ظاهری که از شؤون انبیا و رسالتی است که تحت اسمای کونیه است، واجب می‌باشد؛ لذا رسول الله (ص) برای خلفای ظاهر نص فرموده است و خلافت ظاهری مانند نبوت تحت اسما کونیه است، پس همان گونه که نبوت منصبی از مناصب الهی است که از آثار آن اولویت برجان و اموال مردم است، خلافت ظاهری نیز این چنین است. منصب الهی امری خفی بر خلق است که چاره‌ای جز اظهار آن با نص نمی‌باشد. به جان دوست قسم که نص برای خلافت از بزرگترین واجبات بر رسول الله (ص) است، پس قطعاً ضایع کردن این امر بزرگی که با تباه شدن آن امر خلافت مشتت می‌گردد و اساس نبوت مختل می‌شود و آثار شریعت مضمحل می‌شود از قبیح‌ترین قبیاح است و کسی راضی نمی‌شود آن را به مردم معمول نسبت دهد تا چه رسد به اینکه آن را به نبی مکرم و رسول بزرگوار نسبت دهد."<sup>۱۱</sup>

آیا می‌توان انکار کرد که شیخ اکبر در فتوحات مکیه المتوکل عباسی که اصناف فسق بر جوارح وی جاری شده

آیا یکی از مهمترین اشکالات شیعه بر اهل تسنن همین مطلبی نیست که شیخ اکبر آن را نمی‌پذیرد؟ شیعیان بقوت معتقدند که خلافت و امامت پس از رسول الله با نص صریح خدا و رسول (ص) است؛ از این روست که امام خمینی (ره) در تعلیقه‌ای که بر این سخن شیخ نوشته‌اند با تمام احترامی که برای شیخ قائلند سخن وی را نادرست می‌دانند.

است و خون بسیاری از شیعیان را بر ذمه دارد و علناً به دشمنی با علی بن ابی طالب (ع) می‌پرداخته از اوتاد و اقطاب به حساب آورده است. در اینجا شاید دل می‌خواهد بگوید که این متوکل آن ملعون خبیث نبوده است. اما آوردن وی در عداد برخی خلفا این تردید را از میان می‌برد و معلوم می‌کند که مقصود از متوکل صاحب مقامات عرفانی همان بیچاره است.

"و منهم من یكون ظاهر الحكم و يجوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر و عمر و عثمان و علی و الحسن و معاویة بن یزید و عمرین عبدالعزیز و المتوکل."<sup>۱۲</sup>

از این دست سخنان که بالصراحت و بالاشارة دال بر عدم تشیع وی است کم نیست و می‌دانیم که یک مورد نقض برای از میان بردن یک ادعای این چنینی کافی است. گویی برخی به هر قیمتی شده می‌خواهند ابن عربی و مولوی و بزرگانی از این دست را شیعی جلوه دهند، در حالی که بنا بر شواهد تاریخی و آنچه از آثارشان بر می‌آید آنان از حیث مذهب ظاهری از اهل تسنن به شمار می‌آیند.

هر چند آنان در مذهب فقهی خود نماندند و به علو امر ولایت گاه اوج گرفتند و اظهار داشتند که عشق با ابوحنیفه و شافعی و امثالهم بیگانه است.<sup>۱۳</sup> اما هیچ گاه نتوانستند از محیط و مذهبی که در آن رشد نمودند یکباره منفک شوند.

مباحثی که در ادامه در باب اندیشه‌ها و آرای ابن عربی آمده در برخی دیگر از آثار ایشان نیز آمده و معلوم نیست که چرا باید این مباحث که عمدتاً نظم و سیر منطقی دقیقی هم ندارد و بیانگر سر فصل خود نیست بارها تکرار شود.<sup>۱۴</sup> نویسنده محترم هر چند بارها تکرار می‌کند که قصد دارد عناوینی چون انسان کامل، حقیقت محمدیه و ... را از منظر ابن عربی بررسی کند کمتر از آثار ابن عربی استفاده می‌کند و از آثار شارحان وی در این باب سر در می‌آورد.<sup>۱۵</sup> یکی از جاهایی که در مقدمه از نویسنده محترم بیش از همه جا توقع تحقیق و ترفیق می‌رفت جایی است که ایشان به شرح حال شارح فصوص داود قیصری می‌پردازد.<sup>۱۶</sup> در اینجا نویسنده بی‌آنکه به منابع اصیل مراجعه نماید مطلبی را به

صورت ناقص از کتاب دنباله جستجو در تصوف ایران می‌آورد و جالب اینکه مهمترین بحث تحقیق مرحوم زرین کوب را که متعلق به تحلیل فصول دوازده گانه شرح قیصری است از آن می‌اندازد.<sup>۱۷</sup> یکی دیگر از مشکلات این مقدمه آن است که نویسنده در صفحات کوتاهی که در باب کتاب و تحلیل آن در اختیار دارد مباحثی بعضاً نا مربوط را مطرح می‌کند که می‌توان در هر کتاب دیگری هم آورد. در این مقدمه به جای آنکه جایگاه این شرح در میان شروح دیگر و یا احیاناً سیری در تاریخ شروح فصوص ملاحظه شود، نویسنده مثلاً به بحث از "فصوص الحکم از نظر عارف کامل سید حیدر املی" پرداخته و مباحث اساسی این پژوهش را رها می‌کند، البته اگر مخاطب این ترجمه را مبتدیان و متوسطان و علاقه مندان عرفان نظری هم بدانیم و از تکرار به جهت تعلیم و از منابع به خاطر پراکنده نکردن مخاطب در منابع بگذریم، لازمه امر تعلیم را نیز انسجامی افزون تر بود.

نکته پایانی‌ای که نویسنده در مقدمه خود متذکر می‌شود مشخصات نسخه‌ای است که ترجمه شده است، نویسنده از متن مصحح عارف عرفان شناس معاصر علامه حسن حسن‌زاده املی استفاده کرده و برخی از حواشی ایشان و برخی از شارحان گذشته که در این تصحیح ذکر شده را در پاورقی ترجمه نموده است. این حواشی از بزرگانی چون جندی، کاشانی، ابن ترکه، جامی و خود استاد حسن‌زاده می‌باشد، مطالعه این حواشی در اثر اصلی این حسرت را در خواننده به وجود می‌آورد که کاش مترجم مجال مقدمه را به حواشی می‌داد و همه حواشی را ترجمه می‌کرد، البته در باب متن ترجمه نیز سخنان بسیاری است که خاص این ترجمه نمی‌باشد و بطور کلی در آثار ایشان هرچند ترجمه به داعی استفاده مخاطبان نامتخصص و مبتدی و دست بالا، متوسطان ارائه می‌شود ولی زبان ترجمه‌های ایشان از فارسی معاصر و با دستور زبان ساده، گاه فاصله بسیار می‌گیرد و خواننده را در معنای عبارت دچار حیرت می‌کند و گاه این حیرانی نه ناشی از ثقیل بودن عبارت بلکه از نامفهومی ترجمه است. برای نمونه نگارنده بی‌آنکه توضیحی دهد توجه خوانندگان را به این بخش از ترجمه فص الیاسی<sup>۱۸</sup> جلب می‌نماید: «بدان! قوای روحانی را به



مولانا

برخی به هر قیمتی شده  
می‌خواهند ابن عربی  
و مولوی و بزرگانی  
از این دست را  
شیعی جلوه دهند،  
در حالی که بنا بر  
شواهد تاریخی و آنچه  
از آثارشان بر می‌آید  
آنان از حیث مذهب  
ظاهری از اهل تسنن  
به شمار می‌آیند.

حسب فعل وانفعال و اجتماعاتشان، امتزاجاتی روحانی است که از آنها هیأتی یکتا حصول می‌یابد تا محل صدور احکام و آثاری که از آنها نتیجه می‌بخشد باشد و صورت ملکی تابع آن هیأت است، همان گونه که صورت طبیعی تابع مزاجی است که از عناصر گوناگون و کیفیات متقابل حاصل شده واحکامی که غالب بر آن [صورت طبیعی] است به حسب ان مزاج می‌باشد.»

### منابع و مأخذ

۱. ابن عربی، الفتوحات المکیة، بیروت ۱۹۹۷.
۲. ابن عربی، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلا عقیفی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۲.
۳. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶.
۴. عداس، کلود، جستجوی کبریت احمر، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۷.
۵. قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، تصحیح علامه حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۶. قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، تصحیح سید جلال آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۷. قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، تصحیح سید جلال آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۸. قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران، مولی، ۱۳۸۷.
۹. مظاهری، عبدالرضا، شرح تعلیقه امام خمینی (ره)، نظر علم، ۱۳۸۷.
۱۰. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تصحیح دکتر سروش، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.



ابن عربی

### پی‌نوشت‌ها

۱. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تصحیح سید جلال آشتیانی، صص ۵۶ - ۵۵.
۲. شرح فصوص الحکم، داود قیصری تصحیح علامه حسن‌زاده آملی، ج ۱، صص ۱۶ - ۱۴.
۳. شرح فصوص الحکم داود قیصری تصحیح سید جلال آشتیانی، ص ۶۰۶.
۴. نک: جستجوی کبریت احمر، ابن عربی، و اثر مهم دکتر جهانگیری و منابع آن.
۵. ترجمه شرح فصوص الحکم قیصری، صص سی و چهار تا چهل و هفت.
۶. همان، ص پنجاه و یک.
۷. از جمله مقدمه فتوحات ج ۱ ص صد و بیست تا صد و سی.
۸. ترجمه شرح فصوص الحکم، ص پنجاه و یک.
۹. فصوص الحکم ابن عربی، تصحیح عقیفی، ص ۱۶۳.
۱۰. متن و ترجمه فصوص محمد خواجه‌جوی، ص ۲۸۱.
۱۱. شرح تعلیقه امام خمینی، صص ۴۳۸ و ۴۳۹.
۱۲. الفتوحات المکیة، ج ۲ ص ۹ باب ۷۳.
۱۳. ر.ک: مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین، دفتر ۳ بیت ۳۸۳۲.
۱۴. برای نمونه ر.ک: مقدمه ترجمه فتوحات و فصوص ایشان.
۱۱. ر.ک: ترجمه شرح قیصری ص پنجاه و هشت.
۱۲. ترجمه شرح فصوص الحکم قیصری، صص نود و نود و یک.
۱۳. برای دیدن این تحلیل ر.ک: دنباله جستجو د تصوف ایران، صص ۱۳۸ - ۱۳۳.
۱۴. ج ۲، ص ۹۲۴.